

# اقیانوس اطلس بین ماست

(درباره سال بیست بیست)

نویسنده: زهره ساداتی

—

بعد از اولین تولدم من بارها بارها با تو زاده شدم  
بعد از دست هایت من بارها بارها با تو از خود گریختم  
آتش را زیر پاهایمان خاموش کردیم  
به خنده ها خندیدیم و  
دست های من از دست های تو بار دیگر جهان را در تازه ها دید  
سایه ها در هم می رود  
می بینی  
اما  
ما می رقصیم  
ما می رقصیم  
تاریخ در ذهن مان از بین می رود  
عشق من  
مگر غیر اینست که  
لحظه یی اسلحه  
لحظه یی از جنگ  
لحظه یی از بوسه ها  
لحظه یی از صدای موسیقی خیابانی در کارناوال ها  
لحظه یی از چشمان تو  
در تصوراتم باقی خواهد ماند  
من کودک بودم  
من نوجوان شدم

من جوان شدم  
من کشور شدم  
من مرد شدم  
در تمام کشتارهای جمعی  
در کشور های دور افتاده به نامت قسم خورده ام  
ما باهم از آتش پریده ایم  
ما با هم از آتش پریده ایم  
بیا برآیم از آینده بگو تا آخر جهان را بدانم  
تو برآیم شراب قرمز در لیوان نازک شیشه بی می ریزی و  
من صورتت را نگاه می کنم  
میمیرم  
همانگونه که او مُرد  
همانگونه که او کشته شد  
برایت شعر می گویم  
به زبان های مختلف تا بتوانم عشق را به تو نشان دهم  
بدن ها برای رهایی از شکنجه ها بدن ها برای رهایی از بند ها  
بدن ها برای ما مفهومی از او دارند  
و جنگ ها ما را از هم جدا نخواهد کرد  
و راه ها برای رسیدن به عشق تلاش خواهند کرد  
بیش از ما  
و جنگ ها ما را از هم جدا نخواهد کرد  
و حتی مرگ  
برای ما کم است  
چرا که بعد از اولین تولدم بارها بارها با تو زاده شدم  
و

ما از آتش پریده ایم

ما از آتش پریده ایم

قلب تو برای کسانی می تپد که دوست شان داری

اما قلب ها همیشه برای کسانی می تپند که دور هستند

دست ها پاها چشم ها و ذهن ها می تپند

لحظه ها در نبض دست های ما

به هم می رسند

و

اگر دوباره متولد شوی اینبار

باز هم ما دست های یکدیگر را در رقص بدن ها کنار هم خواهیم دید

ما می رقصیم

ما می رقصیم

—

می خواهم برگردم از ابتدا یا دوباره تو را ببینم

نمی دانم که تو لحظات خود را چگونه می گذرانی و به آنچه ، شب قبل از خواب می بینی فکر می کنی

هر شب قبل از به خواب رفتن، می بینم که تو روبرویم ایستاده ای

و من فقط یاد گرفته ام گریه کنم

پاییز از فردا آغاز می شود ، اما در تاریخ تو هفت روز تا پاییز باقی مانده است

محبوب من

هیچ کجای این شهر مرا خوشحال نمی کند ، من دستانم را نگه می دارم

برگرد و مرا از شر پاییز نجات بده

—

من به گروه جدید سازمان ملل متحد و همه مذاکرات بین المللی نزدیک می شوم  
از تمام سیاستی که تو را از من دور کرد، دور می شوم  
از گرم شدن زمین نمی ترسم  
از کم شدن علاقه ها ، تنها بودن می ترسم  
اکنون راه می روی و بیش از قبل دلنتگ هستی  
من

اینجا در مرکز افکارم ایستاده ام  
کشتی ها  
آب ها

مرا به آنجا خواهند رساند  
فقط زمین را به من بسپار و نقشه را تغییر بده

—

با تو تمام عشق های آینده را مرور خواهم کرد  
شب که روی تخت دراز کشیده ام  
تنها راه فرار را پیدا می کنم  
گریه کردن از دلنتگی

عزیزم

برگرد

برگرد

مرا برای همیشه در آغوش گیر

—

قبل از آمدن به نیویورک زمان خواهد گذشت  
آن شهر بزرگ و رودخانه هایش  
تو را روی همان پل ملاقات خواهم کرد  
وقتی باد موهایم را رو صورتم می ریزد  
به گذشته ، به کشورم ، به من نگاه می کنی  
و ما تا اولین کنسرت شهر قدم می زنیم  
به تمام شهر بگو که ساختمانها و مردمش را به من نشان دهند

—

اقیانوس اطلس بین ماست  
سازمان ملل برای ماست  
من از جنگ میان ملت نمی ترسم از سخنان شما در سازمان ملل می ترسم  
رئیس جمهور !  
شما به ما گوش می دهید  
می شنوید !  
فکر می کنید  
به  
صدای کودکان صربستان در طول جنگ های داخلی که خبرنگاران نیز تمایلی به گفتن آن نداشتن !  
به  
فرزند من که در دستانتان شما می میرد

به

مرد محبوبم که به حمایت همه سازمانها در آمد

به

مسیر فکر می کنم

به

سالهای گذشته و آینده ای نه چندان دور که در انتظار خواهند بود

—

نه برای همه خاطرات نداشته مان در بین قایق های کوچک دور از کشور عظیم نیست

نه برای تو نیست که کمتر از ده روز دیگر باز دوباره از تو دور خواهم شد

اینبار، مردم در سال 2020 برابر با راهزنان وارد جنگل ها می شوند

برابر ما

شکاف بین ما

آنها همین را می خواهند

که یکدیگر را نبوسیم

برای اعتقاد به جنگ ها

که برایت لالایی نخوانم

رقص در بین لعنت ها و خبرها را تماشا کن

به آنها بگو

مرد من

ما سزاوار اینهمه غم نیستیم و کودکانمان سزاوار مرگ

—

ترس های ما دیگر رنگ نمی گیرد  
چشم های من برای دیدن تو دیگر تو را نمی شناسد  
در جایی از اقیانوس دستانت را باز کرده ای تا بازوهای کوسه ها به تو نزدیک شوند  
اگر طوفان بیاید  
باد همه کشور را با خود خواهد برد و رییس جمهور دیگر دستش به ما نخواهد رسید  
بگو  
باران نبارد  
بگو  
مه و غبار ما را در هم گیرد  
بگو  
اقیانوس طوفان را ببیند  
بگو  
او از ما فاصله بگیرد  
من ترا می خواهم

—

آمریکا برای خودش ناراحت است  
یا تمام جهان برای او می خواهد که این اتفاق بیفتد اگر  
کشورها برای آزادی دست از خون مردم نکشند  
می خواهم هر لحظه ای ، ذهن خود را در رویای داشتن یک فرزند سر کنم  
از کدام سیاست ، کدام شخص باید عبور کنم  
مرد من فاصله دارد و زمان دیگر برنخواهد گشت



باید با دموکرات ها گفتگو کنم یا با جمهوری خواهان که سرزمین ما برایشان تروریسم خوانده می شود  
عشق صبر نخواهد داشت

و ظلم برای ما مساوی از دست دادن بکارت بود

در بین جنگ ها

قدرت در بین انگشتان و پاها ریشه گرفت

لب ها داغ شد

برای درختان بگویید !

یا ، شاعرها

برای آزادی شعر بگویید!

شما سربازها

بدن را وارد جنگ ها با دشمن کردید و در آنجا ماندید

آه

اکیانوس ها

برای رسیدن به ما تلاش کنید

راهی برای حرکت در کنار ما بگویید

دستان خود را تکان دهید

—

سرت را بر روی پاهایم می گذاری و کاش این خواب را هیچ وقت پایانی نباشد.

می دانی سازمان ملل متحد چه کاری انجام می دهد!

اگر

همه کاخ ها سفید می شدند

اگر

سفید پوستان بین سیاهان قدم می زدند

اگر

یهود گناه نبود

اگر

اعتراض وجود داشت

و کشور هرگز به دست مردم نمی افتاد

برانکس مانند قبل شما بود

و اگر

نژاد من بشریت شما را نابود می کند!؟

و من علت قتل های دسته جمعی هستم!؟

به شما می گویم

رئیس جمهور

تو با تمام سرسختی هایت

تو و تمام کشورهایی که با آن متحد هستی

آه از دستتان

آه از اتحادتان

که من دیگر اعتماد نخواهم کرد

—

ما ، برای هر اتفاقی آماده بودیم  
ما ، برای جنگ ها آماده نبودیم  
هنگامی که اشکها جاری شد  
سیل روی اقیانوس ها تأثیر گذاشت  
اما ، شما آماده یک شکست هستید  
قلب ما به دست مردم سوریه ، یمن و هر زمان می افتد  
و داعش روی خاک ما قدم می زند  
آه ، که نفس شما مثل الکل بوی می دهد یا ممکن است معتاد شوید  
ای کاش گناه از ما دور باشد  
کاش بهشت باشد

—

چند روز آینده ، شعر خواهم نوشت  
و تو را تا زمانی که می توانم می بوسم  
ستون فقرات تیر می کشد  
صدای شلیک را فراموش می کنم  
تو را تا زمانی که می توانم می بوسم  
چند روز آینده ، مرگ را به تعویق می اندازم  
از غبار و موشک دور می شوم  
محبوبم ، کروات خود را محکم نکن و بازوهای مرا را به گردن خود ببیچ  
تو برای خوب نقاشی می کنی

او نقشه های سیاسی برای ما دارد  
من تا زمانی که می توانم تو را می بوسم  
او تا زمانی که می تواند ما را می کشد

—

دوستت دارم پسر کوچکم  
دوستت دارم دخترک  
وقتی من مُردم ، مردم به من می خندند  
دوستتان دارم برای همه چیز  
می خواهم دست شما را بگیرم  
و بعد  
در پایان دنیا بخندم  
اوج هر روز وقتی که به خورشید نگاه کنید و چهره من به سمت تاریکی پیش رود  
در مورد من فکر خواهید کرد  
آه مرد  
مرد  
با من بیا  
در رقص تانگو باش و با قلبم شرط بندی کن  
می شنوی  
قلب تو درون بدن من می تپد  
اما تو در جنگ راه پیدا کردی  
من فقط یک نفر را برای زندگی پیدا کرده بودم  
و تو  
مرا عاشق دنیا کردی

و  
مرگ...

—

آب و هوا در شهرهای بزرگ چگونه است  
دروغ نشان دهنده افراد پنهان. غرق در میهن است  
خیابان های شلوغ با تصاویر بزرگ فاصله ما را رقم می زند  
نیویورک ، شهری که  
عاشق آن شدم  
مالک رودخانه ها و پل ها  
چرا که ما متعلق به خودمان هستیم  
هر وقت به چشمانت نگاه می کنم و نمی گویم دوستت دارم  
در حال مرور ام  
ذهن توهم زمان را باور ندارد  
ما برای اینکه از روی تخت های سفید بلند شویم ، به رختخواب نمی رویم  
ما برای عشق نمی جنگیم  
ما برای رسیدن به آزادی سکوت می کنیم  
ما  
این ما  
اگر تاریخ پیش رود و هرگز برنگردد  
ما  
هرگز همدیگر را به یاد نمی آوریم  
در کدام جهان باد ما را در آغوش خواهد گرفت  
شهرها پر از مردمی بود

که از بدو تولد عاشق بودند  
یا شاید این تصور من از کودکی باشد  
یا شاید این تصور من از کودکی باشد  
نمی خواهم شما را ببینم  
راحت بخوابید فرزندانم  
وقتی مرگ من فرا رسد آنها به من می خندند  
و از سراسر کشور و مردم آن  
کافیست ، خنده های آنها برایم  
و اگر بازوهای شما برای من باز باشد  
دوباره متولد می شوم.

پایان